



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۱۲

دوکتور نور احمد خالدی

## انفجار مهیب در شهر کابل حل عاجل جنگ را در افغانستان یک مسئله حیاتی میسازد!

نظر به مشابهت حمله اخیر در شهر کابل، منطقه چهار راهی صدارت که منجر به کشته شدن ۱۰۳ نفر و زخمی شدن بیش از ۲۰۰ تن از اهالی مظلوم گردید، مضمون تحلیلی و ارزشمند محترم داکتر نور احمد خالدی که به تاریخ اول جون ۲۰۱۷ به مناسبت حمله ای در چهار راهی زنبق تحریر شده است؛ به خوانندگان محترم پیشکش مینماییم.

### قسمت دوم

#### 5- ابهام در سیاستهای امریکا:

ابهام در سیاستهای امریکا در مورد افغانستان یکی از عوامل تشدید جنگها در افغانستان، عدم علاقه پاکستان و طالبان برای کوشش در راه رسیدن به یک راه حل صلح آمیز در این کشور میباشد.

ابهام در سیاستهای امریکا در مورد افغانستان، و کشورهای مانند افغانستان مثل پاکستان و عراق، ناشی از این الوقتی پالیسیهای آنکشور است. آنچه سیاستهای جهانی امریکارا هدایت میکند اصول ایدئولوژیک و سیاسی، از قبیل حقوق بشر، دموکراسی، آزادی، حفاظت محیط زیست، مذهب و غیره نبوده **منافع تاکتیکی و استراتژیکی** آن کشور در **تأمین هژمونی جهانی** آن است. امریکا در ایجاد، تکامل و زوال گروههای سیاسی-نظامی در کشورهای مختلف مانند مجاهدین و طالبان در افغانستان، داعش و النصر در عراق و سوریه و مانند آنها کمک کرده و زمانی هم در مخالفت با آنها قرار گرفته اند.

قراین نشان میدهد که امریکا و متحدان غربی آن طعمه های کوچکی را برای مصروفیت جنگجویان ضد سیاستهای غرب در کشورهای جهان سوم میگذارند و هدف آن است تا این جنگجویان برای صدمه زدن به منافع امریکا و متحدان آن به این طعمه ها حمله کنند تا به لندن و نیویارک.

دولت بارک اوباما سیاست روشنی برای حل سیاسی و یا نظامی جنگ در افغانستان نداشت و باز نگری کامل در مورد این سیاست را به دولت آینده موکول کرد. در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا موضوع جنگ در افغانستان و مصروفیت امریکا در آن به ندرت مورد مباحثه قرار گرفت.

تاثیر آور آن است که رییس جمهور جدید دونالد ترامپ در ماه فروری در اولین خطابه خود به مجلس مشترک گانگرس امریکا حتی یکبار از افغانستان و سیاست آن کشور در مورد آن یاد آوری نکرد. اما حالا به ارتباط کنفرانس ناتو با عجله در صدد تدوین یک استراتژی تازه میباشد که تاحال اعلان نشده است. استراتژی تازه امریکا در مورد افغانستان کاملاً تا حال مشخص نیست.

از قراین چنین معلوم میگردد که ستراتیژی تازه شامل افزایش ۳۰۰۰ سرباز به تعداد موجوده ۸۴۰۰ سرباز امریکایی و ازدیاد نقش قوای امریکایی در افغانستان بوده و اعمال فشار بالای پاکستان برای اجرای یک نقش سازنده در راه حل موضوع جنگ در افغانستان نیز تاکید خواهد کرد.

ایالات متحده سالانه 23 بلیون دالر در افغانستان مصرف میکند که این رقم شامل 5 بلیون کمک مستقیم به دولت افغانستان و متباقی مصارف قوای نظامی مستقر امریکا در افغانستان است.

(Amy Belasco, "The Cost of Iraq, Afghanistan, and Other Global War on Terror Operations Since 9/11," Congressional Research Service, December 8, 2014).

موجودیت قوای امریکایی در افغانستان به مثابه پاشنه آشیل یا "اکیلیز هیل" دولت افغانستان تلقی میگردد: از یکطرف موجودیت امریکاییها یگانه دلیل منطقی برای ادامه جنگ توسط طالبان و همکاری دولت و پشتیبانی جامعه پاکستان محسوب میشود و از جانب دیگر دولت افغانستان به کمکهای مالی و نظامی امریکا و جهان غرب برای ادامه حیات خود نیاز دارد. برای همین رییس جمهور حامد کرزی با درک موقف این شمشیر دولبه حاضر به تمديد ماموریت امریکاییها در افغانستان نبود.

بدون شک افزایش تعداد سربازان امریکایی در افغانستان به امر ختم جنگ در این کشور کمک نخواهد کرد. این پالیسی بارها در گذشته توسط حکومت های متعدد امریکا امتحان و ناکام شده است. هرگاه امریکا از دل و جان خواهان رسیدن به یک مصالحه ملی در این کشور و ختم جنگ باشد بهترین استراتژی عبارت از خارج کردن کامل قوای نظامی خود از افغانستان و در عین زمان ادامه و تشدید کمکهای مالی، تجهیزاتی، در حمایت از دولت افغانستان خواهد بود. با تطبیق این استراتژی دولت امریکا ۱۸ میلیارد دالر از مصارف سالانه خود در افغانستان صرفه جویی خواهد کرد. این استراتژی بهانه اصلی اعلان شده ادامه جنگ توسط طالبان و حامیان سیاسی، مذهبی و رسانه آن در پاکستان را از میان برداشته و طالبان و دولت پاکستان را در صورت ادامه جنگ از لحاظ بین المللی تجرید خواهد کرد.

متأسفانه همچو سخاوتی را نمیتوان از دولت امریکا توقع داشت. اخیراً ۲۲ می ۲۰۱۷ در پیشنهادات پنجگانه نهاد کارنیج برای صلح بین المللی، که یک سازمان مشورتی در امور سیاست خارجی در امریکا است، برای دولت دونالد ترامپ در پیشبرد یک سیاست مصالحه ملی در افغانستان پیشنهاد خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان همراه با ادامه کمکهای موجوده در حمایت از دولت افغانستان شامل نیست.

## 6- سیاست‌های دوگانه پاکستان در قبال افغانستان:

با آنکه پاکستان ظاهراً حل مسأله جنگ در افغانستان را از راه تفاهم دولت افغانستان با طالبان میداند اما رسیدن به چنین تفاهم را تنها با تضمین منافع ستراتژیک خود در نظر دارد تا ختم جنگ در افغانستان. این موقف پاکستان ناشی از اعتقاد به آن است که:

- امریکا اراده و تعهد لازم را برای شکست نظامی طالبان ندارد؛
  - حتی اگر چنین یک اراده موجود باشد، شکست کامل طالبان از راه‌های نظامی غیر ممکن است؛
  - با وجودیکه اردوی پاکستان ادعا میکند که سیاست طالبان "خوب" و طالبان "بد" را کنار گذاشته، پاکستان به حمایت خود از موجودیت رهبران طالبان و بخصوص شورای کویته در خاک پاکستان ادامه میدهد؛
- دلایل این سیاست پاکستان متعدد است:

- اعمال فشار برای شناسایی خط دیورند به عنوان سرحد بین المللی از جانب افغانستان؛
- اعمال فشار در مقابل نزدیکی همکاری‌های افغانستان و هندوستان؛
- توقع خروج ناگهانی تمام قوای امریکایی از افغانستان و قطع کمک‌های آن به این کشور؛
- توقع اعمال نفوذ بیشتر در یک دولت آینده بعد از جنگ در افغانستان که در آن طالبان سهم باشند؛
- برداشت پاکستان از اینکه اهداف هندوستان در افغانستان حمایت از جدایی طلبان بلوچ و پشتون میباشد؛
- با توجه به نکات بالا، اردوی پاکستان معتقد است که حمایت از شورای کویته و رهبری طالبان در پاکستان در دسترسی یافتن پاکستان به اهداف بالا نقش اساسی دارد.

## 7 - ضعف حکومت وحدت ملی:

- اختلافات جناح‌های شامل دولت وحدت ملی همچنان موثریت دولت را محدود میکند؛
- اختلافات اشرف غنی و داکتر عبدالله بیشتر بالای تعیینات و مقرری‌های مقامات بلند پایه دولت و گسترش سهم هرکدام در دولت میباشد تا تفاوتها در پالیسی‌های دولت در مقابل نقش قوای خارجی و در معامله با پاکستان؛
- تعیینات و مقرری‌ها همچنان بر پایه وابستگی‌های فاسد قومی، حزبی، فامیلی، زبانی و سیاسی است تا شایستگی مسلکی؛
- مقامات بلند پایه دولتی آشکارا از داخل به مخالفت با سیاستها و برنامه های دولت خود ادامه میدهند؛
- حکومت وحدت ملی در مقابله با تهدید طالبان وحدت نظر ندارد؛
- حکومت‌های موازی در سطوح ملی، ولایتی و ولسوالی موجود است؛ و
- یک جناح دولت در شرایط جنگ آشکارا از تغییر نظام صحبت میکند.

## حل صلح آمیز مسله جنگ در افغانستان:

حل صلح آمیز مسله جنگ در افغانستان در سالهای اخیر به مسله اساسی روز مبدل شده است و دلیل آن خستگی روز افزون مردم افغانستان و جامعه جهانی از دوام جنگ میباشد.

امضای توافق صلح با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار امیدواریها را در قسمت رسیدن یک توافق مشابه با طالبان افزایش داده است.

پیوستن گلبدین حکمتیار به پروسه صلح و ظهور مجدد او اخیراً در کابل از یکطرف به امیدواریها در مورد ختم صلح آمیز جنگ در کشور افزوده است و از جانب دیگر به تجدید آرایش نیروهای سیاسی بر مبنای خطوط قومی، زبانی و سمتی نیز منجر شده است که از جلسات اخیر سازمانهای سیاسی در کشور معلوم است. این پروسه در نهایت به تضعیف موقف نیروهای غیر جهادی و نقش آنها در دولت منجر خواهد شد. خستگی مردم کشور از ادامه جنگ به حدی است که هرگاه قیمت رسیدن به صلح سهمگیری حزب اسلامی و طالبان در کنار حزب جمعیت اسلامی و امثالهم در دولت آینده مصالحه ملی و تضعیف موقف نیروهای غیر جهادی در دولت باشد، برای مردم قابل پذیرش خواهد بود.

امکانات توافق صلح با طالبان با تعهد این گروه برای قطع تمام روابط با القاعده، مخالفت این گروه با داعش، و رسیدن به یک توافق سیاسی با دولت با وعده خروج کامل قوای خارجی از افغانستان امکان پذیر است. اما فرضیه اساسی در خوشبینی فوق بر آن است که هدف اساسی دوام جنگ توسط طالبان موجودیت قوای خارجی در افغانستان میباشد.

هرگاه چنین باشد، یک توافق همه جانبه میان دولت افغانستان، طالبان و ایالات متحده امریکا میتواند زمینه چنین یک مصالحه سیاسی را فراهم سازد که با تحقق آن قوای خارجی افغانستان را ترک گویند.

اما هرگاه هدف اساسی طالبان بدست گرفتن قدرت دولتی در افغانستان در شرق و جنوب و یاتمام کشور از راه جنگ باشد در آنصورت رسیدن به یک توافق سیاسی و مصالحه ناممکن خواهد بود.

جنگهای داخلی معمولاً به دو طریق خاتمه مییابند: پیروزی کامل نظامی یکی از جانبین، و یا از طریق رسیدن به یک مصالحه ملی.

ختم جنگهای سریلانکا (۱۸ می ۲۰۰۹) و توافق اخیر (۵ آگست ۲۰۱۶) صلح در کولمبیا مثالهای زنده این دو طریق میباشد.

## عواقب سبوتاژ پروسه مصالحه ملی:

جنگهای داخلی معمولاً به دو طریق خاتمه مییابند: پیروزی کامل نظامی یکی از جانبین، و یا از طریق رسیدن به یک مصالحه ملی. ختم جنگهای سریلانکا (۱۸ می ۲۰۰۹) و توافق اخیر (۵ آگست ۲۰۱۶) صلح در کولمبیا مثالهای زنده این دو طریق میباشد.

قرار بود جنگ‌های جهادی که از سال ۱۹۷۹م در افغانستان جریان داشت در ماه اپریل سال ۱۹۹۲م با یک مصالحه ملی و انتقال قدرت به یک حکومت موقت مجاهدین که بر اساس توافقات جنیوا قبلاً ایجاد شده بود، خاتمه یابد. اما در آخرین لحظات، به گفته احمد شاه مسعود، او تصمیم گرفت که از تطبیق این پروسه جلوگیری نموده قدرت را بصورت یکجانبه توسط نیروهاییکه از طرف مردم شمالی ایجاد شده بود بدست گیرد و به گفته او "از تطبیق یک توطیه بین المللی جلوگیری بعمل آمد". ناگفته نماند که پیوستن فرصت طلبانه تعدادی از عوامل پرچمی دولت داکتر نجیب اله و هم چنان جنرال دوستم با ملیشه های احمدشاه مسعود این امکان را برای مسعود فراهم نمود و در نتیجه فرصت صلح در کشور از دست رفته کشور غرق در جنگ‌های تنظیمی گردید.

متعاقباً جنبش طالبان با شکست نظامی تنظیم‌های جهادی در سال ۱۹۹۶ قدرت را بدست گرفت و با مداخله نظامی امریکا در سال ۲۰۰۱ این قدرت را از دست داد. قرار بود کنفرانس بن در اوایل سال ۲۰۰۲ پایه های یک صلح دوامدار و ایجاد یک حکومت قانون مطابق به موازین قرن بیست و یکم را پیریزی کند، اما این کنفرانس با نادیده گرفتن کامل جنبش طالبان و ندادن سهمی به این جنبش در دولت حاصله از این کنفرانس، ریشه های تازه بی ثباتی سیاسی و امنیتی را در افغانستان غرس نمود. غرق از باده پیروزی، بازیگران کنفرانس بن واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و ترکیب قومی کشور را نادیده گرفتند. مزید به آن، دولت حامد کرزی و حامیان امریکایی او در سال ۲۰۰۴ پیشنهاد طالبان، و پاکستان، را برای شمولیت طالبان در دولت افغانستان دوباره نادیده گرفتند.

در نتیجه طالبان با آرایش مجدد قوا، از سال ۲۰۰۵ بدینسو با وجود بیش از صد هزار سرباز امریکایی و سایر کشورهای ناتو، و بیش از دوصد هزار سرباز و پولیس ملی در کشور، به کمک پاکستان و حمایت مالی سعودی، امارات، قطر، ایران و غیره روز بروز نیرومندتر شده و مناطق بیشتری را بدست میگیرند. طوریکه میبینیم نتایج سبوتاژ پروسه صلح و اغماض سیاسی سالهای ۱۹۹۲، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۴ را امروز مردم افغانستان به قیمت گزافی میپردازند.

پایان قسمت دوم